

کتابشناسی

فصل جدیدی در «اعجاز قرآن»

از : استاد محمود محمد شاکر

(۱)

ترجمه و تحقیق از: علی حجتی کرمانی

«استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران»

★★★

... پژوهشی که از نظر خواننده گرامی می گذرد، تحقیق جالب و جدیدی است پیرامون «اعجاز قرآن کریم» :

این بحث که توسط استاد محمود شاکر انجام گرفته است از مقدمه کتاب جاویدان و ارزشمند نویسنده بلندآوازه الجزایری، «مالک بن نبی» (به نام «الظاهرة القرآنية = پدیده‌ای به نام قرآن») برگرفته شده است. نویسنده ضمن بررسی اثر گرانقدر مزبور، فصل جدیدی از اعجاز قرآن را مورد ارزیابی قرار داده است که ذیلاً ملاحظه می فرمائید.

«مترجم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، حَمْدًا نَقَرَبْنَا إِلَيْهِ رِضْوَانِهِ ، وَ
صَلَاةَ اللَّهِ وَسَلَامَهُ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُصْطَفَى مِنْ أَبْنَاءِ الرَّسُولِينَ الْكَرِيمِينَ إِبْرَاهِيمَ وَ
إِسْمَاعِيلَ صَلَاةً تَنْزِلِفُنَا إِلَى جَنَّتِهِ (۶)

... این کتاب «پدیده قرآنی» است. و همین عنوان کافیت است که خود را معرفی کند. پس دیگر انصاف نیست که من برای معرفی استاد مالک بن نبی و کتاب گرانقدری که خود را با همین عنوان شناسانده، مقدمه‌های بنویسم. برآستی بر من گران است پیشگفتار کتابی را به عهده گیریم که شیوه آنچنان مستقل و متینی را ارائه می‌دهد که به گمان من بی‌سابقه و کاملاً ابتکاری است، سبک متکامل و روش متعالی و سطح بالایی که تطبیق اصول و مبادی آن و نیز اشتیاق خواننده‌اش پیرامون نواحی و جوانب آن، آنرا تفسیر می‌کند...

و این نه از باب و مقوله‌ی تعریف و تمجید و مداحی است، زیرا بدرستی می‌دانیم که روزی مردی در محضر رسول خدا (ص) از مرد دیگر مدح و ثنا گفت، پیامبر (ص) خطاب به او فرمود:

«وای بر تو گردن دوستت را شکستی» و مالک عزیزتر از آنست که من با مدح و ثنای خویش گردنش را بشکنم و یا با ستایش فوق‌العاده از او، وی را هلاک سازم. لکن گمان این است که من بهتر از دیگران می‌توانم اهمیت این کتاب را بشناسانم، چون صاحب آن براساس انگیزه‌هایی که شرح داده و به‌منظور هدفی که بیان داشته، این کتاب را به‌خامه‌ی تحریر کشیده است.

من روزگاری دراز را با سختی و محنت سپری نموده تا توانستم اسلوب انگیزه‌ها و زمینه‌های مقتضی که نویسنده کتاب را به‌اتخاذ چنین شیوه‌ای کشیده است بیابم و پس از پیمودن راه وحشتناکی موفق شدم به هدفی که مؤلف این کتاب دارد نیز برسم...

سپس به مطالعه کتاب پرداختم و هر فصلی از آنرا که خواندم، خویش را چونان حرکت کننده و رونده در «دروازه‌هایی» می‌یافتم که با آنها آشنائی و عهدی طولانی دارد، و اینچنین می‌پنداشتم و درمخپله‌ام خطور می‌کرد که «مالك» پس از سقوط در بلایا و فتنه‌هایی که من قبل از وی سقوط کرده‌ام، این کتاب را به‌رشته‌ی تحریر درآورده است؟

سپس خداوند وی را با یافتن هدایت از فتنه‌ها برکنار ساخت که ما می‌توانیم راهیابی مالك را به «مذهب صحیح» از لابلای کتابش و از برخی دلایل مربوط به اثبات «اعجاز قرآن» دریابیم، قرآنی که از مبداء آفرینش فرو فرستاده شده است.

و کسی آن را نازل کرده که راهها و پستی و بلندی‌های آسمانها و زمین را می‌داند، کتابی که رساننده آن به مردم، رسول صادق و صدقی است که آنچه که از جانب خداوند گارش مأمور بود تبلیغ کرد و میان این رسول صادق و کلامی را که تبلیغ کرد، حد فاصلی بود که این حد فاصل میان قرآن و مبلغ آن حقیقت روشنی است که پژوهشگران دقیق و همه‌جانبه در سیره رسول خدا و عقول نورانی و بیدار و آگاه و محققان در کتاب خدا، آنرا مورد تخطئه و تردید قرار نمی‌دهند.

راهی که مالك پیموده و شیوه‌ای که او برگزیده، روشی است که اصول و مبادی آن به کاوشگران اندیشمندی که در «طبیعت نفس انسانی» و در غریزه خداپرستی و دینداری در سرشت بشر، از یکطرف و در «تاریخ مذاهب و عقائد» از طرف دیگر، مطالعه دقیق و طولانی دارند و احیاناً در مسیر بررسی تاریخ مذاهبها و ایدئولوژی‌ها به تناقضاتی برخوردده‌اند، اما در این سیر تاریخی پرده تدین و دینداری را از وجدان و فطرت انسانی بالا زده‌اند، کمک می‌رساند.

و نیز مبادی و اصول این شیوه به‌فحص و کنکاش در تاریخ نبوت و ویژگیهای آن و همچنین به تحقیق در سیره رسول خدا (ص) از بدو تولد تا رحلت و بازگشتش به رفیق اعلی، یاری رسانده ... و بالاخره با عنایت دقیق به مبادی روشن و سبکی که «مالك» برگزیده است محقق خواهد

گردید، این «رسالتی» که آمد تا خودش برهانی صادق و راستین بر اصالت و صدق خودش باشد، کلام خداست و در جمیع جوانب و نواحی با کلام بشر فرق و امتیاز دارد...

خواننده گرامی! در خلال بررسی این منهج درجه سختی و رنج و محنتی را که «مالک» متحمل گردیده و مورد تجربه قرارداده است، به درستی درخواهی یافت، همانطور که من تجربه کرده‌ام و همانطور که گروه بسیاری از مسلمانان در این قرن این محنتها را تحمل کرده‌اند. حتی این محنت ممثل و مجسم مؤلف را در «مدخل تحقیق» یعنی نخستین فصل کتاب که وی پژوهش خویش را با آن آغاز نموده است، می‌توان دریافت، آنجا که مشکلات جوانان دانش‌پژوه مسلمان این عصر را برای تو ترسیم می‌کند، مشکله‌ای که در زمینه عنایت و توجه به ادراک صحیح «اعجاز قرآن» همواره مقیاس و ملاک نویسنده است. ادراک و فهمی که جوان مسلمان را خوشنود کند و به او اطمینان ببخشد.

«لب و جان مشکل مزبور» اینست که جوان عالم اسلامی «تفکر جدید» را که با آن می‌اندیشد و به مدرکات آن راضی و مطمئن می‌گردد، از دلایل و از ملاکات «اعجاز قرآن» قرار دهد...

پرواضح است که «عقل» موهبت و هدیه‌ایست از مواهب الهی، اما زمینه‌ها و عناصری که بدانها می‌اندیشد موهبتی نیست بلکه تحصیلی و اکتسابی است که از دقت نظر، ممارست در تفکر، تربیت و تعلیم و از فرهنگ و معارف... و از هزاران تجربه‌هایی که انسانها در این زندگی بدست می‌آورند، به دست می‌آید.

بنابراین شایسته است قبل از هر چیز موقف و نقش این «تفکر جدید» را در جهان اسلام مورد تدبر و فهم قرارداده و آنرا بشناسیم، زیرا در حقیقت فهم و درک این «تفکر» است که طریقه و روش ما را در هر پژوهش صحیحی که دوست داریم در معرض داوری و امضاء و اطمینان و رضایت عقل قرار گیرد، مشخص و روشن می‌سازد.



از نخستین روزهای پیدایش اسلام که لشکریان مسلمان در جمیع نواحی جهان وارد جنگ شدند، تفکر اسلامی نیز به‌مراه رزمندگان مسلمان وارد معرکهای هولناکتر گردید، آنگاه که «انسان مسلمان» از مرکب‌نبرد پیروزمندانه به‌زیر آمد و ارکان حکومتها را به‌دست لشکریان پیروزمند مسلمان سپرد، درست در همان گاه و به‌همراه آن، مبادی «فرهنگهای متضاد» نیز در معرض تابش نور عقل مسلمان پیروز قرار گرفت... و بالاخره در طول قرون متمادی چه در میدانهای جنگ مسلحانه و چه در میدانهای نبرد فرهنگ و معارف، سایه جنگهای خانمان‌برانداز و داستان جنگنامه‌ها بر دایره آسیای کره زمین، تا عصر حاضر سایه افکند.

تمدن اروپائی با همه‌ی قدرت و توان و سلاحی که در اختیار داشت مصمم شد تا بر قلب جهان اسلام بتازد، بزرگترین نبرد، هم در تاریخ اسلام و هم در تاریخ اروپا. نبردی که تا به حال با همه‌ی انگیزه‌ها، میدانها و زمینه‌های گوناگون و همه‌جانبه‌اش برای جهان اسلامی روشن نگردیده و احدی آثار و نتایج آنرا و تاثیراتی که در جوامع ما داشته به‌درستی نشمرده است. و اگر هم کسی توانسته است این معرکه‌ی عظیم را مورد تحقیق و بررسی خویش قرار دهد، باز هم همه‌ی نواحی و جوانب آنرا در نظر نگرفته و به کلیه زوایا و ابعاد آن دست نیافته است.

و اکنون من نیز مدعی آن نیستم که همه‌ی ابعاد نبرد جدید میان دنیای غرب و جهان اسلام را مورد پژوهش قرار دهم، اما بر آن عزمم تا گوشه‌ای از آنرا برای خواننده‌ی دقیق و عمیق و کاوشگر این کتاب که مصمم است پژوهشی تلاشگرانه و حریص‌گونه و ریشه‌دار در این باره داشته باشد، باز گشایم...

باید دانست که نبرد جدید میان دنیای اروپای مسیحی و جهان اسلامی، معرکهای تنها در یک میدان نبود، بلکه دقیقاً نبردی بود در دو میدان:

۱- میدان جنگ نظامی

۲- میدان نبرد فرهنگی

در زمینه‌ی «جنگ نظامی» آنگاه که عوامل و انگیزه‌های معروف و

مورد اعتقاد و مسئولیت زای اسلامی ایجاد می گردید، جهان اسلام بی درنگ و بدون وقفه و مکث سلاح خویش را وارد میدان می ساخت...
 اما میدان «نبرد فرهنگی»، جنگها در این میدان بطور متناوب و دنبال هم، نسل به نسل، بلکه سال به سال و حتی روز به روز باقی مانده است. و این جنگ به مراتب از نبرد نظامی خطرتر و حساس تر و از نظر تاثیر و ایجاد هرج و مرج در «حیات اسلامی» عمیق تر و طولانی تر و از جهت تحت تاثیر قرار دادن و بوجود آوردن آنارشیسم و هرج و مرج در «تفکر اسلامی» شدیدتر و سهمناکتر بود.

در موقعیت «نبرد فرهنگی» دشمن ما نسبت به مسایل و جریاناتش آگاهی داشت که ما نسبت به آنها آگاه نبودیم. او به خوبی می دانست که این همان نبرد سرنوشت سازی است که خود او آتش معرکه ی آنرا برافروخته تا میان ما و خودش فاصله باشد. وی به درستی از جریانات پنهانی و پشت پرده جوامع اسلامی آگاه بود و ما نبودیم و از اسرار و رموز و وسائل ما مسائلی را درک می کرد که ما نمی کردیم؟ و از زمینه ها و موقفها و امکانات مسلمانان جریاناتی را می دانست که ما نمی دانستیم.

همچنین دشمن از نظر ساخت اسلحه و بکارگیری آن و نیز ایجاد توان و شایستگی و آمادگی نسبت به وسایلی که منجر به نابودی ما گردد، آمادگیها و استعدادها و زمینه هایی در قلب جوامع اسلامی بوجود آورد که ما نتوانستیم چنین کنیم، بلکه برعکس بهوی آمادگی بخشیدیم و او را یاری و تأیید کردیم تا همه ی حکومت های اسلامی از راه عقب نشینی از میدان جنگ، به سقوط کشانده شدند که...؟

و در نتیجه کلیه کلیدهای امور و شئون مسلمانان در همه زمینه ها و مواقف زندگی در دست قدرتمند دشمن (غربی مسیحی) قرار گرفت، و یکباره چشم گشودیم و مشاهده کردیم که دشمن مزبور بر «سیاست و اقتصاد و مطبوعات جهان اسلام سیطره یافته است!!!»
 و این در واقع یعنی قرار گرفتن کلیدهای توجیه و تفسیر برای «حیات اسلامی» و «تفکر اسلامی» در دست دشمن...

نبرد فرهنگی و عقل جدید

میدانهای «نبرد فرهنگ و عقل» میدانهای است فراوان و غیرقابل شمارش و در حقیقت به وسعت کل جامعه در حیات انسانی، تربیت، معاش، اندیشه و تفکر در عقاید و آداب و فنون و سیاست... بلکه در همه مسائل و زمینه‌هایی که توسط آنها زندگی، حیات انسانی به خود می‌گیرد و انسان از روزی که بر کره زمین گام نهاده آنها را شناخته است.

همچنین عناصری را که دشمن برای ستیز در «نبرد فرهنگی» در استخدام خویش درآورده، بی‌شمار و غیرقابل احصاء است، زیرا به حسب اختلاف در زمینه‌ها و میدانها و گسترش و کثرت آنها، عناصر و سلاحهای مزبور نیز متغیر و متبدل و متجدد می‌گردند، آن‌طور که سلاح «جنگ نظامی» در قبال آنها ساده‌ترین و پنهان‌ترین اسلحه به شمار می‌آید، چون «عقل آمیخته با علم و فرهنگ» روز به روز بلکه ساعت به ساعت تکوین یافته و ساخته می‌گردد و در رابطه با تعلیم و آموزش ویژگیهای اجتماعی، مسائل و مطالب و جریاناتی را می‌پذیرد که توسط دوستی‌ها، انس و الفت‌های گسترده و طولانی، بخششهای پی‌درپی و مکرهای پنهانی، و مرء وجدالهای فریب‌دهنده و گمراه‌کننده و تلون و تحریک‌هوی و هوسهای مسلط بر انسان...

وبالآخره به وسیله انواع و اقسام کیدهای گوناگون، به‌هوی ارائمه می‌گردد، مکرهای مختلفی که در راه نابودی بنای موجود جهان اسلام به کار گرفته می‌شود، تا اینکه «دشمن» بتواند برویرانه‌های آن، سازمانی را برپا سازد که خود می‌خواهد و آرزو دارد.

با کمال تأسف برخلاف اراده پروردگار (وعلیرغم اوامر ذات مقدسش در زمینه پیشرفت و پیروزی اسلام و مسلمین) عقب‌نشینیهای جهان اسلام نسل به نسل و پشت سرهم انجام پذیرفت و همان‌طور که «نبردهای پی‌درپی نظامی» مکتوم‌باقی مانده است. فرماندهان و رهبران ارتش‌های اسلامی

وسربازان اسلام آنها را تا به امروز مورد پژوهش و بررسی قرار نداده‌اند، همچنین «نبردهای متناوب فرهنگی» مخفی و پشت‌پرده باقی مانده و زعماء و پیشوایان اندیشه و فرهنگ اسلامی و دسته‌های وابسته به این فرهنگ به تحقیق آن نپرداخته‌اند. بلکه در این زمینه جریانی عظیم‌تر و هولناک‌تر به وقوع پیوست و آن اینکه اکثر پیشوایان فرهنگ و معارف در دنیای اسلام و سربازان حوزه‌های فرهنگی به پیروی از توطئه رهبران و متفکران فرهنگ دشمن (فرهنگ استعماری غرب) آگاه یا ناخودآگاه، خود به صورت دشمنان «عقل اسلامی» تغییر ماهیت دادند و حال آنکه خود منتسب به این «عقل» بودند و احیاناً با خلوص نیت و از روی غیرت از آن دفاع می‌کردند.

ناگفته روشن است که غرض «دشمن» این نیست که قرعه بکشد و باقید قرعه، فرهنگی را جایگزین فرهنگی دیگر کند... و یا گمراهی را به هدایت تبدیل کند و یا باطل را به وسیله حق به زمین بکوبد؟ و یا اینکه بخواهد عوامل ضعف و ذلت را توسط عوامل قدرت و عزت محو و نابود کند، خیر. بلکه غرض اول و آخر «دشمن» این است که آنچه در میدان فرهنگ در عالم اسلامی، زمین خورده و مجروح باقی‌گذارده که دیگر نتوانند برخیزند و بایستند و آنچه «عقل‌هایی» را برپیشانی جوامع اسلامی نصب نماید که درک نکنند مگر آنچه را که او می‌خواهد و نبینند مگر آنچه را که وی اراده کرده است برای دیدن، و شناسند مگر آنچه را که او اراده شناختن را کرده باشد.

بنابراین جرائم «غرب» در راه نابودی عظیم‌ترین فرهنگ انسانی که تا به امروز بشر شناخته است، عیناً بمانند جرائم وی در تضعیف و نابودی دولت‌ها می‌باشد.

وبالاخره علیرغم اراده پروردگار، دشمن در میان ما به پیروزی رسید و آنچه را که وی می‌خواست به وقوع پیوست.

مالك در «مدخل تحقیق» این کتاب گرفتاری «عقل جدید» در جهان

اسلام را به تفصیل بیان کرده است، وی در این «مدخل» چگونگی انهدام برخی از جوانب فرهنگ اسلامی بلکه مهمترین جوانب آن را به دست تیزترین و برنده ترین اسلحه دشمن یعنی (سلاح استشراق) روشن می سازد، سلاحی که مسلمانان هیچگاه آن را مورد بررسی و دقت قرار نداده و تاریخ و سرگذشت آن را تتبع ننموده و از حيله‌ها و گمراهیهای آن پرده برداشته و به اسرار پنهانی مکر آن پی نبرده‌اند... و نیز هیچگاه تاثیرات بی شمار (این اسلحه خطرناک) را در ابعاد حیات فرهنگی بلکه در اکثر نواحی حیات انسانی خویش مورد شمارش قرار نداده‌اند... چگونه...؟ و حال آنکه ماجرا به عکس آنچه را که سزاوار بود، رخ نمود.

مسلمانان ادبیات، علوم و فرهنگی را در معرض کنکاش و پژوهش خویش قرار دادند که از طرف دشمن (و پیشقراولان مستشرقان) به ایشان القاء می شد و اینچنین وانمود می گردید که تنها علم و فرهنگ آب و نان دار، مفید و شکوفا ساز نفوس و عقول، همین است؟

مالك در این باره چنین می نویسد:

«کوششهای ادبی این گروه از مستشرقین به آن درجه خطیر از شیوع و همه گیری رسید که ما حتی تصورش را نمی کردیم و احدی نتوانسته است تفصیل این گسترش را در تاریخ جدید ما، و در سیاست و عقاید ما و در کتابهای ادیان و اخلاق و در مدارس و مطبوعات ما و در همه «گفتار و کردار» ما... به قلم احصاء بکشد.

همین شیوع و تاثیر همگانی اندیشه استشراق بود که یکی از مهمترین و عمیق ترین عوامل خطر برای «عقل جدید» به شمار آمد، عقلی که می خواهد دلائل «اعجاز قرآن» را آن طور که می پسندد و بدان اطمینان می یابد بفهمد و درك کند؟ و نیز همین شیوع و تاثیر بود که در «اصول کهن» که دلائل اعجاز قرآن بر آن استوار بود، شك و تردید ایجاد نمود.

فاجعه بارتر اینکه شیوع تفکر استشراق عناصر و عوامل آنچنان زیر کانه و مخفیانه و مکارانه ای را در افق دید جهان اسلام قرار داد که منجر به نابودی

منابع، سرمایه‌ها و مدارك راستینی گردید که در مورد پژوهش پیرامون همه نصوص ادبی سزاوار است بدانها رجوع نموده و توسل جوئیم. منابعی که درجه شناخت و بهره‌برداری از آنها معیار شعور و درك وجودت ذهن و بلاغت و یا برعکس، نادانی و ناتوانی پژوهشگر به‌شمار می‌آید...

مالك در «مدخل تحقیق» داستان ادبی - عربی معروف به «شعر جاهلی» را (که مستشرق مشهور «مارگیلوث» (۱) آن را در یکی از مجلات مستشرقین، انتشار داده و سپس دکتر طه حسین آن روز که استاد ادبیات عرب در دانشگاه مصر بود، در کتاب خود «فی الشعر الجاهلی» آن ماجرا «مالك» گفته است من نیز می‌گویم که :

لکن من در این مقدمه نمی‌خواهم از ماجراها، ستیزه‌ها و معرکه‌هایی که انتشار کتاب «فی الشعر جاهلی» ایجاد نمود یادی کنم، اما همانطور که سفسطه (واگر از روی ترس و بیم نگویم غش و تقلب) در برخی از این قضیه با همه براهین و سبک‌های ویژه‌ای که داشت در تغییر و انحراف (عقل جدید) در پهنه گسترده سرزمینهای اسلامی، آنطور موثر افتاد که آثار آن مگر پس از جهدها و کوششهای فراوان و طولانی، محو نخواهد شد.

شگفت‌انگیز اینکه «مارگیلوث» در بحث و تحقیق خویش ریاکاریها، تقلب‌ها و بلندپروازیهای فراوانی را مرتکب گشته است که بر شالوده همانها این «عقل» (۲) را بنا کرده و سازمان داده است.

خواننده گرامی تو بر پایه رای، و نظر خویش «مارگیلوث» و هم‌پالکی‌های وی را به محاکمه مکش، بلکه محاکمه و دادرسی او را به مستشرقی

۱- مارگیلوث markaliouth (داود صموئیل) (۱۸۵۸-۱۹۴۰) از پیشوایان مستشرقین انگلستان و عضو مجمع علمی دمشق می‌باشد. از کارهای معروف وی عبارت است از انتشار معجم البلدان «یاقوت حموی» و «انساب سماعی» و «رسائل معری» به زبان انگلیسی (المنجد / معجم لاعلام الشرق والغرب / صفحه ۴۷۰) «مترجم».

۲- «عقل جدید» را که به‌تتهائی می‌خواهد دلائل اعجاز قرآن را درك کند، آن‌طور که خرسند و مطمئن گردد؟ ... «مترجم».

چونان خودش واگذار، وی «آرپری» صاحب کتاب «معلقات سبع» میباشد که در خاتمه کتاب مزبور، اقوال و نقطه نظرهای «مارگیلوث» را نقل نموده و آنها را مورد تکذیب و تخطئه قرار داده و نظر کلی خویش را اینچنین ابراز داشته است:

«سفسطه (واگر از روی ترس و بیم نگویم غش و تقلب) در برخی از دلائلی که «استاد مارگیلوث» ارادته داده است، به صورت جد و حتم امری روشن و مبرهن می باشد و به راستی که سفسطه و تقلب در شان و مقام شخصی چون او که به حق و بدون تردید از بزرگترین پیشوایان علم در عصر خویش به شمار می آید زیبنده نیست، این حکم بسیار رسوا و زشت است نه تنها درباره «مارگیلوث» که در باره همه مستشرقان و کاهنان و پیشگویان همانند وی و نیز در مورد افکار قشری و خشکی که ابراز داشته اند!»

لکن در نظر من عجیب این است که «مالک» بر ذکر این «ماجرا و داستان غربی ادبی» و بر تاثیر آن روی «عقل جدید» تکیه نموده و سپس از آن به نتیجه دیگری منتقل شده است، وی می گوید:

«بنابراین «نفس مشکله» (۳) با وضع ثابت خود از محدوده ادب و تاریخ می گذرد و در شکلی رو در رو، کل شیوه تفسیری کهن را وجهه همت خویش و مورد سؤال قرار می دهد. این تفسیر که با اسلوبی نوین بر شیوه مقایسه و تطبیق استوار می باشد بر «شعر جاهلی» چونان حقیقتی غیر قابل ایراد، اعتماد کرده است.

اما به هر صورت ممکن است «این مشکله» به پیروی از تحول نوین در تفکر اسلامی، منحول گردد و لااقل تغییر و انقلابی در سطح ضروری و لازم، بدین مفهوم که سبک و شیوه کهن تفسیر قرآن چه در بعد حکمت و آموزش و چه در جهت رویه و شکل، مورد اصلاح و تعدیل قرار گرفته تا اینکه با مقتضیات «اندیشه های جدید» همسان و هم آهنگ گردد...»

سپس این طور ادامه می‌دهد:

«... از دیرگاه تا این زمان مسئله «اعجاز قرآن» بربرهانی روشن و متعالی یعنی بر «بلندی و تعالی کلام الله»، برتر از کلام بشر، قرار داشت. سپس تفسیر به‌متد جدید «تحقیق اسلوبی» پناه برد تا برای «اعجاز قرآن» زیربنا و اساسی عقلی قرار دهد و از تطبیق نتایج «تئوری مارگیلوت» برمی‌آید که وی می‌خواهد چنین «پایه و بنیادی» را وسعت بخشد و همگانی سازد و از اینجاست که «مشکله تفسیر» برشالوده خطیر و پراهمیتی نسبت به مقایسه با «اعتقاد مسلمان» قرار می‌گیرد، یعنی (برهان) (اعجاز قرآن در بینش و اندیشه یک مسلمان) (۴).

بعد از این «مالک» به جانب این حکم کشیده می‌شود:

«... حق این است که هیچ مسلمانی به‌ویژه در بلاد و سرزمینهای غیر عربی یافت نخواهد شد که امکان یابد میان یک آیه قرآن و یک فراز نثر موزون و یا یک قطعه شعر قافیه‌دار (مقفات)، مقارنه و مقایسه‌ای موضوعی (خارجی - عینی) (۵) برقرار سازد.

خود ما (اعراب) از زمانهای طولانی و دراز هنوز در ذوق‌های (ادبی) خویش برجستگی و نبوغ «لغت عربی» را آنطور که باید نچشیده‌ایم تا بتوانیم از مقایسه (فراز و قطعات ادبی) به نتیجه عادلانه و حکیمانه‌ای دست یازیم.»

۴- که همان برهان روشن و پایه محکمی است که از دیرگاه در معتقدات مسلمان مؤمن پایگاهی اصیل را دارا بوده و نسبت به آن هیچگونه تردیدی روا نمی‌داشته است: برتری و بلندی کلام خدا نسبت به کلام مخلوق؟ «مترجم».

۵- مقارنه و تطبیق موضوعی و خارجی عبارت از همان متد پوزیتولیسم یا روش تحقیقی است، روشی که فنومن‌ها و پدیده‌های عینی را تنها در مقیاسهای تجارب حسی و علوم تحقیقی ارزیابی می‌کند... این اصطلاح برای نخستین بار به فلسفه و تعالیم «اوگوست کنت» دانشمند فرانسوی قرن نوزدهم اطلاق گردید که هرگونه مذهب فلسفی مربوط به ماوراءالطبیعه را مورد انکار قرار می‌داد و سپس نسبت به هرگونه متد پژوهشی که روش تحقیقی خویش را برصالت ماده و عینیت خارجی بنا نهاده است، روش پوزیتولیستی یا تحقیقی اطلاق گردید. «مترجم»

من دوست دارم این مقاله را مورد نقد و مناقشه قرار دهم تا خواننده را در مسیر قرار دادن کتاب «پدیده قرآنی» در جایگاهی که شایسته و سزاوار است، یاری رسانم و نیز برای او (خواننده) در حالی که این کتاب را می‌خواند «معالم‌الطریق»، نشانه‌ها و بیرقهای راه، روشن گردد،... و همچنین از دلائل و براهین کتاب، قدرت و نیروئی برگیرد تا او را در راه ساختن بنیادی محکم و شالوده‌ای مستحکم که عقیده و ایمانش را بر اساس آن بنیان نهد، کمک و استمداد دهد.

من نمی‌دانم... وایکاش می‌دانستم که چه‌انگیزه‌ای برادرم مالک را به‌ذکر «تفسیر قرآن» و شیوه کهن آن، در چنین موقعی وادار ساخته است...؟ مگر نه این است که تفسیر قرآن کریم سالخورده‌ترین چکیده و برگزیده‌ایست که در رأس علوم اسلامی قرار دارد و چه ارتباط دور و نزدیکی میان آن و «فرضیه مارگیلوث» می‌توان برقرار ساخت؟

علم تفسیر آن‌طور که قدما آن را بنیان‌گذارند، برمقایسه اسلوبها بر اساس اعتماد نسبت به شعر جاهلیت یا شعر غیر جاهلیت، بنیان‌گذارده نشده است و اگر نیاز اقتضا کرد (ضرورت ناچار ساخت) تا برسبک کهن تفسیر قرآن تعدیل و اصلاحی وارد سازیم، دراین هنگام این «اصلاح و تعدیل» به‌طور حتم چگونه ارتباطی با «شعر جاهلی» نخواهد داشت. نه از جانب شك در صحت تعدیل مزبور و نه از جهت مقایسه روشهای جاهلیت با اسلوب قرآن کریم...

تحدی به لفظ، اسلوب و نحوه بیان

... وهرآنچه از «شعر جاهلی» در تفسیرهای قدما از آن یاد شده در زمینه استدلال نسبت به مفهوم حرفی در قرآن و یا بیان خصوصیتی از خصایص تغییرات ادب عربی از قبیل «تقدیم و تاخیر و حذف و غیر ذلک» است که بدیهی است بمنظور بررسی چنین اموری، شایسته است «شعر جاهلی» مورد توجه قرار گیرد، بهمان دلیل که «اشعار صدر اسلام» نیز بهمین جهت،

در معرض توجه قدما قرار دارد.

آنچه را که در این مجال شایسته است دانسته شود، اینست که غایت و هدف نهایی «علم تفسیر قرآن» عبارت است از بیان مفاهیم و معانی الفاظ مفرد، جمع و جملات قرآنی و دلالت این الفاظ و جملات بر یک سلسله مبانی و اصول. اعم از اینکه در این زمینه آیات مربوط به قصص باشد و یا آیات مربوط به ادبیات و یا آیات مربوط به احکام و سایر آیات مبارکی که شامل مفاهیم قرآنی است. و این مسئله ایست غیر مرتبط به «اعجاز قرآن».

اما موضوع مربوط به «شعر جاهلی» یا بطور کلی در ارتباط با شعر و در پیوند با اسلوبهای جاهلیت و غیر جاهلیت و اسلوبهای عربی و غیر عربی و مقایسه و تطبیق آنها با «اسلوب قرآن»، موضوعی است که به آن اولاً علم «اعجاز قرآن» و ثانیاً علم «بلاغت» می گویند.

برای محققى که می خواهد پیرامون «اعجاز قرآن» تحقیق کند، چاره‌ای نیست جز اینکه قبل از ورود در این مسئله و پژوهش درباره آن، به تبیین دو حقیقت عظیم بپردازد و برای اینکه این دو حقیقت به هم خلط نشوند، میان آنها در شکلی روشن، فرق قائل شود و میان وجوه مشترکی که بین آن دو وجود دارد وجه اساسی افتراق را در پرتو بارزترین و روشن‌ترین «وجوه تمیز و افتراق»، درک کند.

این دو حقیقت بزرگ عبارتند از :

۱- الفاظ و عبارات و تاریخ قرآن بر «اعجاز آن» دلالت می کند، و این همان برهان پیامبر اکرم (ص) است که بر صدق نبوت خویش اقامه کرد. و اینکه وی فرستاده ایست از جانب خداوند و این قرآن به او وحی شده است.

جالب توجه اینکه شناخت رسول خدا (ص) نسبت به «اعجاز قرآن» از همان ناحیه و از همان وجهی بود که سایر مسلمانان عرب و مؤمن به «نبوت و وحی»، از قوم عرب، آن را می شناختند. و از همین رو «تحدی»

آمده در «آیات تحدی» مانند آیهی:

اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهٖ مُفْتَرِيَاتٍ وَاَدْعُوْا
مَنْ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ . فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوْا لَكُمْ
فَاَعْلَمُوْا اِنَّمَا اُنزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ (۶)

یا می‌گویند این قرآن را به دروغ (به خدا) نسبت می‌دهد، بگو اگر راستگو هستید ده سوره مانند آنرا بر ساخته، بیاورید. پس اگر شما را (در این تحدی) اجابت نکردند، پس بدانید که (قرن) به وسیله علم خداوند نازل گردیده و اینکه نیست خدائی جز او، پس آیا شما تسلیم شونید گانید؟»
و آیهی :

قُلْ لِّسِنِ اجْتِمَاعِ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ عَلٰى اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ
لَا يٰتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانْ بِعِضْهِمْ اِبْعَاضٌ ظٰهِيْرًا (۷).

«بگو اگر انس و جن جمع شوند تا اینکه همانند این قرآن را بیاورند، (نخواهند توانست) مانندش را بیاورند، و اگر چه برخی از آنان بعضی دیگر را پشتیبان باشند (پشت به پشت یکدیگر دهند)».

همان «تحدی» (۸) به لفظ و نظم و نحوه بیان قرآن است و نه چیزی

۶- سورهی هود آیات ۱۳ و ۱۴.

۷- سورهی اسراء آیه ۸۸.

۸- تحدی که به مفهوم معارضه و نظیروری می‌باشد، در دوره جاهلیت نیز معمول بوده است: شعراء و خطباء عرب در قصائد و خطبه‌های خویش به منظور شهرت و بلندنامی، طلب معارضه کرده و از دیگران می‌خواستند تا نظیر و یا بهتر از اشعار و کلمات آنها بیاورند. یکی از دلائل اعجاز و وحی بودن قرآن همین مسئله «تحدی» قرآن می‌باشد که ابتدا طلب معارضه به مثل قرآن می‌کند: «فلیأتوا بحدیث مثله ان كانوا صادقین» (طور ۳۴) و سپس با آوردن ده سوره برخاسته و دروغین (که تنها نظم و اسلوب قرآن را داشته باشد) دعوت می‌کند:

خارج از آنها (۹)، پس این آیات به «تحدی» نسبت به اخبار غیبی مربوط به کائنات (خبرهای پنهانی در ارتباط با کون و سازمان آفرینش) و نسبت به خبرهای غیبی (بشری) که تصدیق آنها پس از گذشت روزگاری بعد از نزول قرآن، تحقق می‌یابد و علومی که اعراب مورد خطاب قرآن، آنها را درک نمی‌کردند و نیز چیزی از معانی و مفاهیمی که ارتباطی به «نظم و بیان قرآن» ندارد، مربوط نمی‌شود.

۲- اثبات دلیل نبوت و تصدیق دلیل وحی و اینکه قرآن مثل تورا و انجیل و زبور و دیگر کتب آسمانی، از جانب خداوند متعال فرود فرستاده شده، هیچکدام از اینها دلالت بر این ندارد که «قرآن معجزه» است و گمان ندارم کسی بتواند ادعا کند که مثلاً تورا و انجیل و زبور را به مفهوم متداول و معنای معروفی که در شان «اعجاز قرآن» مطرح است، کتبی

→

قُلْ فَآتُوا بَعْشَرَ سُورٍ مِثْلِهِ مَفْتَرِيَّاتٍ ... (هود ۱۳) ، و بعد از پیامبر (ص) می‌خواهد تا به آنها بگوید که یک سوره مانند قرآن را بیاورند : أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ، قُلْ فَآتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ... (یونس ۳۸) و آخرین مرحله اوج تحدی مقرون به تهدید و سرزنش می‌باشد که :

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ
تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (بقره ۳۳) جز خداوند هیچ کس
نمی‌تواند از دیگری نفی قدرت کند و یک انسان عادی یارای تکلم به چنین معنایی را
ندارد... «مترجم»

۹- همانطور که استاد شاکر مدعی است تحدی به فصاحت و نظم و نحوه اسلوب و بیان آن است نه به «صرفه» و غیر آن... و دلیل دیگر این مدعی عبارت فآتوا بعشر سور مفتريات است، یعنی خداوند از آنها می‌خواهد صرف نظر از مفاهیم و معانی کلام اگر قدرت دارند ده سوره بر ساخته چونان قرآن از نظر نظم و اسلوب بیاورند، هر چند معانی آنها ناصحیح باشد.
«مترجم»

هستند که از «خصیصه‌ی اعجاز» برخوردارند، آنهم تنها بدین سبب که کتب آسمانی‌اند و از نزد پروردگار جهان نازل گردیده‌اند؟ این، روشن و طبیعی است که عرب به مجرد گوش فرادادن به قرآن در صدد مطالبه‌ی عرفان و شناخت دلیل نبوت رسول‌الله (ص) باشد و بخواهد برهان صدق وحیی را که پیامبر (ص) آورده‌است بفهمد. نه آنکه در پی تحقیق از دلائل قرآنی باشد که مورد بحث وجدال قرار می‌گرفت تا برهانی بر توحید و یگانگی خداوند و یا تصدیق نبوت رسول‌الله (ص) قلمداد گردد و نه در پی معجزه‌های همانند معجزات برادران پیامبر (ص) از انبیاء الهی، از آن قبیل معجزاتی که بشر به مثل آنان به پیامبران پیشین گروید و ایمان آورد...

خداوند در بسیاری از آیات کتاب خویش بیان داشته است که صرف و مجرد «شنیدن قرآن» خود کافی است تا مخاطبان آن بدرستی ادراک کنند که این کلام، کلامی است متفاوت با کلام ایشان و آن از سنخ کلام بشر نیست، بلکه کلام «رب العالمین» و پروردگار جهانیان است...

وَ اَنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ
ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمِنَهُ ذَٰلِكَ بِمَا نَزَّلْتَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰)

«و اگر یکی از مردمان مشرک به تو پناهنده گردید، پس به‌وی پناه ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مامن (و پناهگاهش) برسان، این به (این جهت است) که ایشان گروهی هستند که نمی‌دانند».

نتیجه‌اینکه: قرآن دارای ویژگی اعجاز و دلیل محکم و برهان قاطعی است بر صحت و درستی نبوت، اما صحت نبوت برهانی بر اعجاز قرآن نخواهد بود (۱۱). و خلط و اشتباه میان این دو حقیقت و اهمال تمیز و جدائی

۱۰- سوره‌ی توبه، آیه ۶.

۱۱- به اصطلاح منطقی میان این دو، عموم و خصوص مطلق است، بدین مفهوم که هر کتاب آسمانی که دارای خصیصه اعجاز باشد نشانه و دلیل بارز و قاطعی است بر اصالت و صحت ادعای پیامبری که آن کتاب بر او نازل گردیده است (مانند قرآن نسبت به خاتم الانبیاء ←

میان آن دو در مرحله تطبیق و نظر، و در مسیر تحقیق پیرامون «اعجاز قرآن»... به اشتباهات شدید و خطرناکی در پژوهشها و تحقیقات محققان قدیم و جدید، منجر شده است. بلکه همین خلط مبحث و عدم توجه به تفاوت میان این دو حقیقت است که (در ترتیب بحث‌های پژوهشگران این باب) علم «اعجاز قرآن» و نیز علم «بلاغت» از غایت و هدفی که می‌بایست اعجاز قرآن و بلاغت بالاخره به آن منتهی گردند، تأخیر افتاده است (۱۲).
و هم‌اکنون بجاست تا «اشتباهی» را که ممکن است پژوهشگر کتاب «پدیده قرآنی» در آن واقع شود، نیز زایل و برطرف سازم:

«در «مدخل تحقیق» و در برخی دیگر از فصول کتاب، مطالبی وجود دارد که ممکن است اینطور توهم شود که از مقاصد آن اثبات قوانین وقواعدی است در «علم اعجاز قرآن»، از وجه و نظر و پایگاهی که قرآن توسط آن، نام و خصیصه‌ی اعجاز بخود می‌گیرد... و حال آنکه چنین استنباط و برداشتی خطاست، زیرا شیوه «مالک» در تالیف خویش با روشنترین برهان دلالت دارد بر اینکه وی تنها توجه و عنایت به اثبات اصالت و صحت دلیل ثبوت و صدق برهان وحی دارد... و اینکه قرآن نازل شده از جانب پروردگار است... و آن کلام خداست نه کلام بشر و این نکته همانطور که اشاره کردیم بهیچوجه از باب «اعجاز قرآن» نیست: بلکه به‌بابی از ابواب «علم توحید» نزدیکتر است.

«مالک» در این زمینه توانسته است به اهداف عالی و دور و درازی دست یازد که اکثر کتب محدثان و غیر محدثان از وصول و دست‌یازی

(ص) اما هر صحت پیامبری و اصالت نبوتی دلیل بر آن نیست که کتاب فرستاده شده بر آن پیامبر اصیل و نبی صادق، معجزه باشد (مانند حضرت موسی نسبت به تورا و حضرت عیسی نسبت به انجیل و حضرت ابراهیم نسبت به زبور) و نیز صحت نبوت حضرت محمد (ص) برهانی بر معجزه بودن قرآن نخواهد بود... «مترجم»

۱۲- یعنی نخست هدف و غایت مورد بررسی قرار گرفته است و سپس مقدمات آن؟

«مترجم»

بدانها ناتوان مانده‌اند... خداوند به‌او از ناحیه «قرآن و پیامبرش» نیکوترین پاداشها را عنایت فرماید...



اما مسئله‌ی «اعجاز قرآن» خارج از محتوای این کتاب است... و آن در نظر من از پیچیده‌ترین مشکلاتی است که حتی پس از توانائی براستوار ساختن کلیه ستونهای که ایمان انسان به‌صدق نبوت رسولخدا (ص) و به‌صدق وحی و تصدیق رسالت، بر آنها گذارده شده است! (ممکن است «عقل جدید» آنرا یاری دهد).

و نیز این مسئله‌ایست که با داستان شعر جاهلی و با حيله پنهانی که قضیه شعر جاهلی آنرا دربر گرفته، ارتباطی وثیق دارد... بلکه ارتباطی غیرقابل انفکاک با کل فرهنگ جوامع ما، و به‌ابتلائی که ملت‌های عرب در جمیع ادوار علم بدان گرفتار آمدند، گرفتاری تحمیل راه و روشی در تدریس لغت و آداب آن که خالی از هرگونه فضیلت و برتری بود...

از همه شاملتر و گسترده‌تر اشتمال «اعجاز قرآن» است بر ساختمان «انسان عرب» و یا «انسان مسلمان» از ناحیه و جهت انسانی که قدرت دارد جمال را در چهره و اندیشه با هم درک کند و شناخت مفهوم «اعجاز قرآن»، ماهیت و چگونگی آن مسئله‌ایست که هیچ‌مسلمان و حتی پژوهشگری خود را از آن بی‌نیاز نمی‌داند و شأن و منزلت آن عظیمتر از آنست که شخصی بدون اینکه چیزی از معنای آن بداند و از تاریخ و سرگذشت آن اطلاعی داشته باشد و در آیاتی که دلالت بر حقیقت آن دارد، تتبع کند، از اعجاز قرآن سخن بگوید... و من گمان ندارم که توانسته باشم همه‌ی جوانب این موضوع مهم را در اینجا مورد استقصاء و رسیدگی قرار داده باشم، اما با مساعدت پروردگار یادآور برخی از ابعاد آن خواهم بود که شخص را نسبت به شناخت و معرفتش کمک کار باشد...



رسول اکرم (ص) (بابی هووامی) (۱۳) آنگاه که در غار «حراء» (۱۴) بطور ناگهانی فرشته‌ی وحی را مشاهده کرد. جبرئیل به وی گفت: «اقراء - بخوان، پیامبر پاسخ داد: «ما انا بقاری». من نمی‌توانم بخوانم... اما پس از مدت کوتاهی قطع وحی با تأکید پیک پروردگار چنین خواند:

« اقرء (۱۵) بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ .
اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ » (۱۶)

... پیامبر (ص) در حالی که به سختی می‌لرزید از غار به خانه بازگشت... سپس بر «خدیجه» وارد شد و به او گفت «زملونی، زملونی، مرا به گلیم بیچید، مرا به گلیم بیچید...»، پس خدیجه او را پیچید تا ترس و لرزش بر طرف گردید...

این ماجرائی بود که محمد (ص) برای نخستین بار با آن روبرو می‌شد

۱۳- پدر و مادرم فدایش باد.

۱۴- نخستین جایگاهی که نخستین آیات وحی بر قلب مبارک رسول خدا (ص) نازل گردید. «مترجم»

۱۵- سوره‌ی علق / آیه ۱، ۵.

۱۶- بخوان بنام پروردگارت که آفرید. بخوان (که) خدای تو کریم‌ترین کریمان است، خدائیکه نوشتن با قلم را آموخت. خدائی که به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت... شایسته‌ی یادآوری است که وحی با کلمه‌ی «خواندن» آغاز می‌گردد و خداوند با وصف «رب» که مفهوم تربیت را میرساند نامیده می‌گردد و نخستین کار خداوند که یادآوری می‌شود خلقت انسان است و توجه دادن به اینکه انسان از «علق» (زالوی کوچک مکنده خون = اسپرم) خلق شده است... باز «خواندن» تکرار می‌شود و باز خداوند با خصیصه «رب» نامیده می‌شود و دومین صفت ذات مقدسش «اکرم» یادآوری می‌گردد، چون اوست که به «انسان آنچه نمیدانست آموخت»...

خداوند در آغاز یکی از سوره‌های دیگر قرآن کریم به قلم و «نوشته» سوگند می‌خورد: «ن والقلم وما یسطرون...» «ن» را دوات یا مرکب معنی کرده‌اند... نکته بس جالب توجه‌اینکه، این تجلیل و تکریم قلم و نویسندگی در زمانی است که در حجاز تنها هفت یا دوازده تن کاغذنویس وجود داشت و اساساً عرب قلم را حقیر می‌شمرد و آنچه در نظر آنان مقدس بود شمشیر بود و اسب. «مترجم»

و هیچگونه پیشینه‌ای نداشت... و سخنانی را شنید که تا بحال مانند آنرا نشنیده بود. او تنها مردی بود از میان ملت عرب که توفیق یافت تا میان سخن وحی و کلام بشری عرفان و شناخت حاصل نماید. این «ترس و لرزی» که محمد (ص) (بابی هو و امی) را فرا گرفت، نخستین احساس و درک مرموزی بود در تاریخ بشر. او تفاوت و تباین میان سخنی را که از فرشته‌ی وحی شنید با آنچه را که از سخنان قوم خویش می‌شنید و نیز با آنچه که از کلام خود میدانست، بدرستی احساس کرد...

سپس وحی اوج گرفت و پی‌درپی و قسمت قسمت فرو فرستاده شد، و خداوند به پیامبر (ص) فرمان داد تا آیاتی را که بر او نازل می‌گردد آرام آرام و به ترتیب و به نحوۀ تانی و مکث (۱۷) بر مردم بخواند.

افرادی از عشیره و امتش به او روی آوردند... و محمد (ص) نیز آیات نازل شده را برایشان قرائت می‌کرد... اما شیوه استدلال رسول خدا (ص) و مقتضای اوامری که از آسمان به او میرسید این نبود که خارج از قرآن از طریق بحث و جدل، مردم را ملزم سازد تا به خدای یگانه و نبوت رسول الله (ص) ایمان آورند. بلکه روش این بود که توسط برهان واحد و یگانه‌ای از آنها بخواهد که به آنچه را که ایشان را بسوی آن دعوت می‌کند ایمان آورده و به صدق نبوت آنحضرت اقرار کنند...

این برهان یگانه، عبارت بود از تلاوت و بر خواندن آیاتی از قرآنی که خود تلاوت می‌فرمود... و بدیهی است که هیچگونه مفهومی برای چنین درخواستی برای اعتراف و ایمان به رسالت پیامبر (ص) به مجرد تلاوت

۱۷- وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مَكَّةٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا (سوره‌ی

اسراء/ آیه ۱۰۶). و قرآنی را که قسمت قست فر و فرستادیم تا آنرا به تانی برای مردمان بر خوانی و فر و فرستادیم آنرا فر و فرستادنی.

در مجمع البیان / ج ۶ / صفحه‌ی ۴۴۵ در تفسیر جمله‌ی « وقرآناً فرقناه » چنین آمده است: ای وازلنا علیک یا محمد (ص) قرآناً فصلاناه سورا و آیات... یعنی «ای پیامبر بر تو نازل کردیم قرآنی را که آنرا تفصیل دادیم بسور و آیات»... « مترجم »

آیات قرآنی، نخواهد بود، مگر اینکه اعتراف کنیم که «آیات قرائت شده» بر امت عرب، خود و (فی نفسه) دارای آنچنان نشانه و ویژگی است که روشنترین برهان را بر این واقعیت که «این از سنخ کلام شخص محمد (ص) و از قماش سخن انسانی همانند او نیست» اقامه می کند.

همچنین بطور قطع آنگاه می تواند چنین شیوه برهانی مفهوم داشته باشد که تصدیق کنیم در استعداد و طاقت شنوندگان و مخاطبان قرآن قدرت درک و تمیز روشن و نیرومندی قرار داشته که بوسیله آن امکان می یافتند که میان کلامی که از قماش کلام بشر می باشد و کلامی که از سنخ آن کلام نیست تمیز قائل شده و بدرستی آن را تشخیص دهند...

قرآن بطور مرتب و پشت سر هم بر پیامبر اکرم (ص) نازل می گردید... در آن هنگام و در روزهای نخستین رسالت همانطور که می دانیم تعداد آیات نازل شده اندک بود و همین آیات نازل شده اندک تنها برهان محمد (ص) بر نبوتش به حساب می آمد... پس همان تعداد اندک آیات وحی شده، با وجود اندکی و کمی معانی و مفاهیم که اینک همه آنها در قرآن جمع آوری شده و ما امروز تلاوت می کنیم، متضمن دلیلی قاطع و روشن جهت اثبات این حقیقت بود که این آیات از سنخ کلام بشر نیست و بهمین دلیل آورنده و تالی آنها (که بشری است مثل ایشان) پیامبر است و از جانب خدا فرستاده شده است.

پس اگر این صحیح باشد (که بطور قطع وبدون تردید صحیح هم هست)، نکته ای را که ما در ابتدا گفتیم به اثبات می رساند، یعنی آیات اندک از قرآن، و سپس آیات بسیار... و بعد کل قرآن از جهت و وجهه واحد که همان جهت «اسلوب» و وجهه «بیان» قرآن، بهنگام تلاوت بر شنوندگان عرب است، برهان قاطعی بود بر اینکه این سخن از جنس کلام بشر نیست و با آن متفاوت است... و زمانیکه «اندک و بسیار» قرآن از این وجهه و نظر (۱۸) در یک سطح قرار داشته باشند، ثابت می گردد که مطالب و

مسائل مندرج در قرآن از قبیل حقایق اخبار از امتهای سلف، اخبار غیبی، دقائق و ظرایف تشریح و قانونگذاری، شگفتیهای آفرینش و رموز و اسرار خلقت (که قرنهای متوالی پس از نزول قرآن بشر به پاره‌ای از آنها دست یازیده است)، مورد توجه نبود و پیامبر (ص) از عرب آنروز نمی‌خواست که با غور در این مسائل به‌اصالت و وحی بودن قرآن و در نتیجه به‌رسالت وی مؤمن گردند، زیرا جامعه عرب از طریق «نظم و بیان» قرآن کریم مستظهر گردید و بر جدائی آن از «نظم و بیان» متداول انسانی اطمینان یافت. آنطور که در شکلی قاطع حکم کرد که قرآن کلام «رب العالمین»، پروردگار جهانیان، است...

بنابراین وقتیکه آنها قرآن را کلام پروردگار عالم می‌دانستند و به این حقیقت اقرار کردند که به‌این دلیل و به‌جهت «نظم و بیان»، این کتاب، آسمانی است و از سوی خداوند فرو فرستاده شده، طبیعی است که از آنها خواسته شد تا به‌آنچه در این کتاب از خبرهای غیبی، سرگذشت امتهای گذشته، دقائق تشریح و دلالت بر عجائب اسرار خلقت و... آمده است، ایمان آورند و معترف گردند که همه آنها حق است و هیچ‌گونه شك و تردیدی در آن راه ندارد و به‌عبارت دیگر: «مناقضات و مباینات» با شناختها و اتفاقات آنها در زمینه «نظم و بیان» در سخن که در نزد عرب و غیر عرب مورد اتفاق است، حقایقی بود که عرب بدان‌ها اطمینان یافت، پس اقرار جوامع عربی نسبت به قرآن از وجهه «نظم و بیان» که کلام «رب العالمین» است، دلیل طبیعی و عقلی و زمینه منطقی و روشنی را موجب می‌گردد تا ایشان را بطور قهری به‌اعتراف نسبت به کل آنچه را که در این کتاب وارد شده است، بخواند...

اما عکس قضیه صادق نیست، یعنی صحت آنچه را که در قرآن آمده است زمینه و برهانی را موجب نخواهد شد تا از عرب خواسته شود به‌منافات و تباین نظم و بیان پیشری، اقرار نماید؟...

و بعقیده من این مسئله‌ای است در نهایت وضوح و روشنی...

ویژگی‌های اعجاز قرآن

همانطور که دریافتیم از این ناحیه و نظر (۱۹) از عرب مطالبه‌ی اقرار و تسلیم (در برابر حق، توحید و نبوت) می‌شود، و نیز از همین جهت و وجهه است که امت عرب در سخنانی که بر زبان مردی جوشیده از میان خودش می‌شنود، گرفتار تحیر و سرگردانی می‌گردد، چون از یکطرف در می‌یابد که این سخن از جنس کلام ایشان است، زیرا به زبان خود آنها، زبان عربی آشکار (۲۰) فرورستاده شده... و از طرف دیگر آنرا مابین با کلام خویش می‌بیند!... چه کند؟ و متحیر است که درباره این کلام چه بگوید؟ و از روی تحیر و اضطراب نشأت گرفته از طغیان و کینه‌توزی و نهایت خصومت، نمی‌داند به محمد (ص) آورنده این کلام چه نسبتی بدهد؟!...

به این داستان مشهور توجه کنید:

گروهی از قریش و در راس آنان «ولید بن مغیره» در توطئه‌ای که در نظر داشتند آن را در موسم حج به اجرا درآورند، متحیر بودند چه کنند و چه بگویند؟ توطئه‌ی آنها این بود که این بار همگی با قول واحد و بدون اختلاف و پراکندگی به آورنده و تلاوت‌کننده قرآن، اتهام و نسبتی وارد سازند، نظر آنها به اینجا منتهی گردید که این اتهام را بهنگامی که محمد (ص) در موسم حج مشغول خداندن قرآن است، وارد ساخته، در میان شرکت‌کنندگان شیوع دهند... اما درباره عناوین اتهام، این نسبتها را به مشاوره گذاردند: کاهن، مجنون، شاعر و ساحر.

بایکدیگر مشورت کردند که محمد (ص) را با کدامیک از عناوین

۱۹- یعنی از ناحیه و وجهه نظم و بیان قرآن و عدم سنخیت آن با نظم و بیان کلام

آدمی... «مترجم»

۲۰- لسان عربی مبین... سوره شعراء / آیه ۱۹۵ و نیز سوره نحل / آیه ۱۰۳.

فوق متهم سازند، وی را کاهن بدانند و یا مجنون و یا شاعر و یا ساحر؟ ... تا اینکه نوبت اظهار نظر به مسن‌ترین و صاحب‌نظرترین ایشان یعنی «ولید بن مغیره» رسید، وی همه‌ی پیشنهادهای آنها را بدین بیان مردود دانست.

بخدا قسم در کلام محمد (ص) شیرینی و حلاوتی است مانند اینکه اصل و ریشه‌اش خرماست و شاخه و فرعش میوه چیدنی، شما از نسبتها و اتهاماتی این چنین بهره‌ای برنخواهید گرفت، مگر آنکه بطلان خویش را به اثبات رسانید، بنابراین بعقیده من بهتر این است که این طور شایع گردانیم: محمد (ص) ساحری است که با گفتار خویش میان شخص و پدرش، میان فرد و برادرش، بین شخص و همسرش، و میان فرد و عشیره‌اش، جدائی می‌افکند؟

این تحیر تاریک و اضطراب کور که عقل و اندیشه‌ی ایشان را زیر پوشش خود گرفته، و بردباری و «کظم غیظ» را از آنها ربوده بود (انسان که ولید آنرا توصیف نمود و چه درست وصف کرد...)، تحیری بود که از ناحیه‌ی استماع نظم و بیان قرآن حاصل گشت، نه از راه درک و فهمی که از دقائق تشریح و ظرائف قانونگذاری و شگفتیهای اسرار آفرینش مندرج در قرآن داشتند و نه به جهت مسائل غیبی قرآن که نمی‌توانستند مندرج در قرآن، داشتند و نه به جهت مسائل غیبی قرآن که نمی‌توانستند نسبت به آنها مؤمن گردند و خبرهای این کتاب آسمانی از قرون گذشته که قدرت شناخت و باور آنرا نداشتند...

... نور وحی همچنان فروزان بود و سال به سال درخشان‌تر و فروزان‌تر می‌شد... و محمد (ص) در آشکار کردن رسالت خویش اصرار می‌ورزید... تا بالاخره برای نخستین بار قرآن را بصورت آشکار بر اعراب مکه و همه‌ی آنها که به همراه ایشان به طواف کعبه آمده بودند. در مناسبتها و مراسم حج و در میان بازارها، بر خواند.

قریش خویش را برای متهم ساختن محمد (ص) و ستیزه باوی آماده می‌ساخت. در کینه و خصومت، انکار و تکذیب و در عداوت و آزار، لجاجت و سرسختی نشان می‌دهد... و چون دشمنی و انکار و تکذیب ایشان به درازا

انجامید و چونان «ولید» آتش کینه و حسادت و خصومت در دل‌های کفر آلودشان زبانه کشید...، خداوند از طریق وحی ایشان را مورد سرزنش قرارداد و به آنها درباره سرگردانیشان نسبت به تلاوت آیات قرآنی، نهیب زد و هشدار داد.

مسلمانان در مدت اقامت ۱۳ ساله‌ی رسول الله (ص) در مکه، مستضعف بودند و در سرزمین مکه بصورت «اقلیت» می‌زیستند... در حالیکه همچنان وحی پیاپی نازل می‌گردید و کفار را «تحدی» می‌نمود: که اگر راست می‌گویند همانند این قرآن را بیاورند، سپس «تحدی» را به کمتر از آن تنزل داده و از ایشان می‌خواهد تا ده سوره برخاسته چونان سور قرآن ارائه دهند... و چون عاجز و ناتوان ماندند، خداوند برایشان و برانس و جن پشت به پشت هم داده، وحی را اینچنین قاطع بر پیامبرش فر فرستاد:

«قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَاتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَّلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظٰهِرًا... (۲۱)

واین، يك کلام و بلاغ جازمی است که هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست... و منتها نهایی است که مسئله‌ی قرآن و موضوع درگیری نسبت به آن را پایان می‌دهد... نه تنها نزاع میان رسول الله (ص) و قوم خویش از مردم عرب، بلکه بین او و بین کل بشریت را، یا همه اختلافاتی که در رنگ و زبان دارند... نه، بلکه میان او و بین «مجموعه‌ی انس و جن متحد و دست به یکی شده و پشت به پشت هم داده».

و بالاخره همین «گزارش» حق که نه از پیش روی و نه از پشت سر ردکننده و بازدارنده‌ای ندارد، همان است که بعدها ما آنرا در اصطلاح «اعجاز قرآن» نام نهادیم...

خواننده گرامی!

آنچه گفته شد گزارش و تاریخ بسیار بسیار کوتاهی بود، لکن در دلالت بر تعریف و تحدید معنی «اعجاز قرآن»، به مفهومی که از اطلاق

این لفظ (۲۲) فهمیده می‌شود، کافی است و همچنین در دلالت بر اینکه این «اعجاز» از هر جهت و از هر ناحیه اعجاز است، کفایت می‌کند. و نیز کاشف از امور و مسائل مهمی است که کاوشگر مسائل قرآنی و پژوهشگر در اعجاز قرآن. بی‌نیاز از شناخت آنها نیست:

اول - باید دانست که در مقام مسئله‌ی «اعجاز»، اندک و بسیار قرآن یکسان است... (۲۳).

دوم - اعجاز در ماهیت، نظام و ترتیب قرآن پایدار، محکم و ثابت است و همچنین «بیان و نظم» آن و تباین خصائص آن با خصائص هر نظم و بیانی در «لغت عرب»... و سپس در سایر لغات بشری... و بعد در بیان جمیع ثقلین، جن و انس متحد و پشت به پشت یکدیگر داده...

سوم - کفار، معاندین و مخالفینی که توسط این قرآن مورد «تحدی» قرار می‌گیرند، این قدرت تشخیص و استعداد را دارا هستند که میان «کلام بشر» و کلامی که از سنخ کلام بشر نیست، تفاوت قائل شوند.

چهارم - کسانی که بوسیله قرآن «تحدی» می‌شوند، این فهم و درک را دارند که بدانند آنچه از ایشان خواسته می‌شود تا همانند آن و یا ده‌سوره برساخته مثل آنرا بیاورند، از قماش بیانی است که در وجدانهای خویش برآستی می‌یابند که خارج از جنس و سنخ بیان بشری باشد.

پنجم - هرگز مفهوم این «تحدی» آن نیست که مطابق و همانند معانی و مفاهیم قرآنی آورده شود، بلکه خواسته شده است از کل مفاهیم، معانی و اغراضی را که توانائی برساخت و خلق آنها را دارند، و در نفوس انسانی شایستگی قبول یا رد را دارا هستند، بیاورند.

ششم - این تحدی برای ثقلین و همه‌ی جهانیان (انس و جن متحد و دست به یکی...) تا روز قیامت استمرار دارد...

۲۲- یعنی لفظ «اعجاز قرآن» ... «مترجم»

۲۳- یعنی همانطور که یک آیه‌ی قرآن در یک سوره قرآن اعجاز است، ده سوره و ۵۰ سوره و ۱۱۴ سوره قرآن در یک سطح و بطور یکسان نیز اعجاز شمرده می‌شود... «مترجم»

هفتم - مسائلی که در قرآن کریم «از اسرار و مکنونات غیبی و از دقائق تشریح و ظرائف قانونگذاری و از شگفتیهای آیات خداوندگار در نظام آفرینش» وجود دارد، همه و همه از این «تحدی» ای که منجر به «اعجاز» می‌گردد، جدا و ممتاز است، هرچند که بطور کلی، همه‌ی آنها برهانی بشمار می‌رود براین واقعیت که قرآن مجید از جانب خداوند فرو فرستاده شده است ولی دلیل بر آن نیست که «اسلوب و بیان» آن مباین و متضاد با «نظم و بیان» کلام بشری است، و با این «تضاد و مباینیت» کلام رب العالمین و پروردگار جهانیان است، نه کلام انسانی همانند خودشان...

امور هفتگانه فوق، موضوعاتی است که بوسیله تحقیق و بررسی تاریخ نزول قرآن و کنکاش و رسیدگی آیات مربوط به «شان نزول» استخراج می‌گردند... آیاتی که به جدال مشرکین از عرب در صحت آیاتی که از آسمان برایشان می‌آمد، اشاره دارد، همانند جدال ایشان در قبال سایر آیات و معجزات انبیاء سلف...

در این زمینه، همین سخن رسول اکرم (ص) بسنده است، آن جایی که می‌فرماید:

«هیچ پیامبری برانگیخته نشده است مگر اینکه «آیات = معجزاتی» بدو عطا گردید که جنبه‌ی «تنبه و عبرت (مثله)» (۲۴) داشت و بر آن اساس انسانها ایمان می‌آورند... اما آیاتی که بصورت وحی بهمن عطا می‌گردید، برهن وحی می‌شد، بنابراین امید من آنست که پیروانم در روز

۲۴ - «مثله» عقوبت و مجازاتی که محتوای عبرت‌گیری داشته باشد. جمع آن «مثلاث» می‌باشد که در قرآن کریم آمده است: قد خلت من قبلهم المثلاث... (سوره‌ی رعد / آیه ۶) در مجمع‌البیان / ج ۶ / صفحه‌ی ۱۷۸ «المثلاث» را اینچنین معنی می‌کند: العقوبات التي يقع بها الاعتبار، عقوبتهائی که بدانها پند توان گرفت.

حال رسول اکرم (ص) در روایت فوق می‌خواهد بفرماید که معجزات پیامبران سلف همانند معجزات حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) «مثله» بوده و جنبه‌ی اعتبار و پندگیری داشته که معمولاً انسانها با مشاهده آن معجزات بدانها می‌گرویدند. اما معجزه من همان وحی بود که برهن نازل گردید... «مترجم»

قیامت بیشتر از سایر انبیاء باشند (۲۵).

از آنچه بر شمر دیم نتیجه میگیریم:

قرآن «آیت و نشانه»ی خداوندگار است در روی زمین، آیت معجز نشانی از آن «وجه و بعدی» که برای عرب در درجه نخست و برای کل بشریت در درجه دوم... و سپس برای کلیه ثقلین و جهانیان (از جن و انس)... معجزه می باشد.

و هر گونه اشتباهی که «در ضبط این امور» (۲۶) وابسته‌ی به مفهوم «اعجاز قرآن» صورت گیرد، و هر گونه اختلال و ناهمگونی که در زمینه‌ی تمیز و مرزبندی آنها در رابطه با مقتضیات «عقل و نظر» محقق گردد، راهی به سوی انتشار مشکلترین و پیچیده‌ترین «اشتباه» و رساترین و روشنترین «خلل و نارسائی» در فهم معنای «اعجاز قرآن» (از آن ناحیه و جهت که قرآن برای عرب... و سپس برای سایر انسانهای غیر عرب زبان و صاحب لغت‌ها و زبانهای گونه‌گون... و بعد برای جمیع ثقلین و عالمیان پشت به پشت هم داده «از جن و انس» معجزه است، می‌گشاید.



این بود گوشه‌هایی از آنچه را که «اندیشه و برداشت مجرد از شائبه» در استخراج معنی و مفهومی که در واقع مناط و ملاک «تحدی» بوده و شاخص و تفصیل دهنده «اعجاز» از غیر اعجاز است، به آن رسیده است...

۲۵- چون معجزات سایر انبیاء از قبیل عصا و ید بیضا و مرده زنده کردن و طوفان نوح و سرد و سلامت شدن آتش بر حضرت ابراهیم و... منحصر به زمان خود آنها بود و از میان رفت، اما معجزه رسول گرامی اسلام (ص) همچنان باقی است و تا دامنه‌ی قیامت باقی خواهد ماند و لذا طبیعی است که در طول زمان و تا آخر دنیا و قیام قیامت کبری بر اساس این معجزه خالده و جاویدان، پیروان حضرت محمد (ص) و ایمان آورندگان به اسلام روبه‌فزونی گذارده و از پیروان سایر ادیان پیشی گیرد... «مترجم»

۲۶- یعنی امور هفتگانه‌ای که قبلا مورد بحث و تشریح قرار گرفت. «مترجم»

و آرزو دارم در کشف و توضیح آن رضایت خواننده را تحصیل کرده باشم... اما نکته‌ی دقیق و ضروری دیگری که ناچار از استنباط و شناخت آن هستیم این است که در مسیر درك جامع الاطراف «اعجاز قرآن» بناچار باید ویژگی جمعیتی را که مورد «تحدی قرآن» قرار گرفته و همچنین صفت «لغت» آنان را استنباط کنیم:

اگر صحیح است که مسئله‌ی «اعجاز» در شکلی ماهوی درسیستم و ترتیب و نظم و بیان قرآنی که (به زبان عربی آشکار) (۲۷) نازل گردیده، ثابت و استوار است... و نیز اگر درست است که «خصائص» قرآن از خصیصه‌های معهود و شناخته شده کل «نظامات و بیاناتی» که قدرت و توانائی نیروهای بشری به شناخت و بیان آن رسید و متباینند... پس برای «تحدی» آنان بوسیله قرآن کریم هیچ معنا و مفهوم صحیحی پیدا نخواهد شد مگر اینکه «صفات و خصائص عینی» ذیل درایشان و «لغت و زبان» آنان جمع گردد:

۱- لغت (و زبانی) که «قرآن معجزه» با آن لغت نازل گردیده است، طبیعتاً این توانائی را دارد که در «ذات» خود این مقدار از مفارقت و تباین میان دو سنخ از کلام را، تحمل کند.

نحوه کلامی که بنیه و طاقت «نیروهای انسانی» به آن می‌رسد... و سنخ کلامی که رابطه‌ی خویش را با «توانائیهها و طاقتها»ی بشری قطع نموده و در شکلی روشن از هر جهت و از «جمیع وجوه» با آن «قماش از کلام» متباین می‌باشد...

۲- اهل آن «لغت و زبان» قدرت دارند فصل ممتاز این دو نحوه از کلام را بدرستی درك کنند... و اینچنین درکی دلالت دارد بر اینکه آنان از اندازه معتنی به و مقدار وافر از لطف چشیدن حلاوت بیان و آگاهی نسبت به اسرار و وجوه کلام، برخوردارند.

و بنابراین با عنایت به این خصائص، «تحدی» ایشان توسط قرآن، طرحی صحیح و اسلوبی منطقی به نظر می‌رسد... و نیز طبیعی است که از

آنها خواسته شود تا بهنگام شنیدن قرآن، به رسالت تلاوت کننده آن، شهادت دهند ...

۳- «بیان» در نظر مردمان مورد «تحدی قرآن» بالاتر از آن بود که به امانت در آن خیانت ورزند، یا در قضاوت و داوری نسبت به آن از مرز انصاف و مروت تجاوز کنند و حکمی حائزانه صادر نمایند! ... ایشان تا آنجا از جانب قرآن مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفتند و بحدی ایوئولوژیها، و اندیشه‌های آنان از نظر قرآن بی‌ارزش و سفیهانه شناخته شد که موجب شدیدترین مرحله ضدیت و دشمنی آنان با وحی الهی گردید، و با وجود این، مسئله «تحدی» همچنان پابرجاست و ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهد (۲۸) ولی «امانت داری» آنان نسبت به «بیان» ایشان را از معارضه با آن بازمی‌داشت و رساترین کلام در این زمینه آنست که گفتند:

«... وقد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا» (۲۹) ولکن زبانهای خویش را

۲۸- که اگر راست می‌گوئید و این قرآن ابتکار شخص محمد (ص) است و از جانب خدا نیامده، پس بیائید و دست بدست هم دهید و پشت بر پشت جنبان نهید و مثل آن و یا ده سوره همانند آنرا بیاورید که نخواهید توانست هرچند که همگان در این مسیر متحد و یکپارچه گردید» ... «مترجم»

۲۹- سوره‌ی انفال / آیه ۳۱ - کل آیه چنین است:

واذاتللی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لونشاء لقلنا مثل ان هذا الااساطیر الاولین. وآنگاه که آیات ما بر آنها خوانده شد گویند شنیدیم (و) اگر بخواهیم می‌گوئیم مانند این را و این نیست مگر افسانه‌های پیشینیان.

در تفسیر ابوالفتوح رازی / ج ۵ / صفحه‌ی / ۷۸-۹۷ مده است:

این آیه درباره (نضربن الحارث بن کله) آمده، که برای تجارت به پارس و حیره رفته بود و کلام آنان را شنیده بود و ذکر اخبار عجم و جهودان و ترسایان را دیده بود که توراة و انجیل خواندنی و نماز کردند چون به مکه آمد، رسول را یافت که قرآن می‌خواند و نماز میکرد و گمان برد که این، جنس آنست! گفت این اخبار اولین است و این قصه اهم پیشین ... در درجه‌ی عناد و خصومت و ناباوری این شخص همین بس که به نقل قرآن گفت: خداوندا! اگر این قرآن از جانب تو بر محمد (ص) نازل گردیده است، مقرر فرما تا بر ما از

بستند و چیزی را بر زبان نراندند... این يك بعد از ابعاد این خصیصه... و اما بعد دیگر آن:

نظریه اطمینانی که نسبت به انصاف ایشان پیرامون (داوری درباره بیان) وجود داشت، هیچگونه «حکمی» برای آنها نصب نگردید، بلکه داوری خود آنها درباره معارضی که در برابر آیات قرآنی آورده می شود مورد توجه قرار داشت، و این حاکی از درجهی والا و مرتبهی بالای «انصاف» ایشان است که هیچ مرتبه‌ای به آن نمی رسد؟

۴- کسانی که تسلط بر این «لغت» داشتند... و این مقدار «ذوق بیان»... «درك كلام»، و «علم به اسرار و رموز آن...» و مرتبهی والای از «امانت نسبت بدان» و نیز پرهیز از داوری جابرانه نسبت به آن، در ایشان وجود داشت، به موجب حکم عقل باید در زمینهی آشکار سازی خویشتن خویش بوسیله «زبانهای روشن خود» به درجه و رتبه بلندی رسیده باشند...

و این صفات مربوط به مردم مورد «تجدی» قرآن کریم، ما را به سوی کلامی که شایستگی «صفت کلام» ایشان را دارد - اگر چیزی از کلامشان باقیمانده باشد - رهنمون می گردد.

پس همان نظر مجرد و بینش بی شائبه موجب می گردد که دو مسئله را نیز به عنوان «خصیصه» آنچه که از «کلام» آنها باقیمانده است، بر شمریم: اول: آنچه که از کلام آنها (عرب جاهلیت) باقی مانده است، گواه گویایی است بر بلوغ و کمال و جامعیت و متانت و استغناء «لغت» ایشان، تا آنجا که توانایی بیان و کشف هر مسئله‌ای را که در سینهی هر سخنوری از آنها در مستوائی مؤثر و سازنده قرار گرفته، دارد.

دوم - در این «لغت» انواع شیوه‌های گونه‌گون بیان، نهفته است که نه تنها برهانی روشن بر گستردگی و جامعیت آن می باشد که بر سهولت،

→

آسمان سنگ بیارد و یا عذابی دردناک بر ما فرود آید :

... فامطر علينا حجارة من السماء او اثتينا بعذاب الیم (سوره ی انفال / آیه ۳۲)

«مترجم»

زیبایی و آراستگی بیان مزبور نیز دلالت دارد، آنطور که برای هر «بیانی» که در حیطه توان زبانهای بشری (با همه‌ی گوناگونی زبانها) قرار داشته باشد، ساده می‌نماید.

حال آیا از کلام «مخاطبان قرآن» و جوامع مورد «تحدی وحی الهی» چیزی باقیمانده است، تا برای گواهی و برهان بر آنچه را که برشمردیم، شایستگی داشته باشد؟ ...

آری، «شعر جاهلی» باقیمانده است!

ادامه دارد